

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

عرض کردیم که دو روایتی که راجع به غنم موطوئه وارد شده است، بر شبهه‌ی غیر محصوره حمل می‌شود و یا این که باید گفت لااقل اطلاق دارند؛ اما مرحوم صاحب جواهر فرمودند که بعضی از متأخرین آن را بر شبهه‌ی محصوره حمل کرده‌اند. در این رابطه، در کلمات به دو مورد برخورد کردیم؛ یکی مرحوم نراقی در رسائل و مسائل در صفحه‌ی 180 از جلد 2 که به فارسی هم هست، تصریح به این مسأله دارد؛ ایشان در جواب از سؤال بهیمة‌ی موطوئه فرموده‌اند که اگر محصور نباشد، همه‌ی اینها حلال و بی‌عیب است و حکم غیر موطوئه دارد تا این که یکی باقی بماند؛ که آن را کنار بگذارد؛ و اگر محصور باشد، باید قرعه زده شود. معلوم می‌شود که این دو روایت را بر شبهه‌ی محصوره حمل کرده است. غیر از متأخرین، ابن برّاج نیز در صفحه‌ی 533 از جلد 2 المهدّب همین مطلب را دارد؛ یعنی این دو روایت را بر شبهه‌ی محصوره حمل کرده است.

بررسی روایات وارده در عنوان ششم از طایفه سوم اخبار

عنوان ششم، به روایاتی مربوط می‌شود که در بحث میراث خنثای مشکل آمده است. البته، راجع به خنثای مشکل چند روایت را در جلسات گذشته به عنوان روایات عامّه - روایاتی که حکم خنثای مشکل را بیان می‌کرد که باید قرعه زده شود که آیا مذکر است یا مؤنث، به صورت قاعده‌ی کلی؛ مثل روایت مرسله‌ی ثعلبه و موثقه‌ی عبدالله بن مسکان - بیان کردیم. اما در میان روایات خاصّه روایت صحیحه‌ی فضیل بن یسار است که مرحوم شیخ در صفحه‌ی 356 از جلد 9 تهذیب آن را بیان کرده است. احمد بن محمد عن الحسن بن محبوب عن علی بن رئاب عن الفضیل بن یسار که روایت صحیحه است قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن مولود ليس له ما للرجال ولا ما للنساء مولودی که نه خصوصیت ذکوریت را دارد و نه خصوصیت انوئیت را دارد و معلوم نیست که مذکر است یا مؤنث؛ قال: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: يقرع الامام أو المقرع به امام یا هر مقرعی قرعه می‌اندازد یکتب علی سهم عبد الله و علی سهم أمة الله روی یک کاغذ بنویسد عبدالله و روی کاغذ دیگری بنویسد أمة الله، شبیه آن چه که در نماز میّت خوانده می‌شود ثمّ يقول الامام أو المقرع یکی از بحث‌هایی که در تنبیهات مطرح خواهیم کرد این است که آیا در قرعه خواندن دعا نیز لازم است یا نه؟ (اللهم أنت الله لا إله إلا أنت عالم الغيب والشهادة أنت تحكم بين عبادك فيما كانوا فيه يختلفون بین لنا أمر هذا المولود كيف يورث ما فرضت له في الكتاب) ثمّ يطرح السهمان في سهام مبهمه ثمّ يجال السهم علی ما خرج ورث علیه هر سهمی که خارج شد، بر اساس آن ارث می‌برد. در این روایت آمده است که در این مورد قرعه انداخته می‌شود؛ اما دیگر به عنوان یک قاعده کلی چیزی در ذیل روایت ذکر نکرده است؛

بر خلاف مرسله‌ی ثعلبه، که امام (عليه السلام) بعد از آن که فرمودند باید قرعه انداخته شود، بیان کردند: ثمّ قال: به نحو ضابطه‌ی کلی وائی قضیه أعدل من قضیه تجال علیه. اینها نکاتی است که ما بعداً در نتیجه‌گیری می‌توانیم از آنها بسیار استفاده کنیم. در مباحث آینده، بیان خواهیم کرد که آیا می‌توان از روایات خاصّه الغای خصوصیت کرد یا نه؟ همین روایاتی که در خنثای مشکل وارد شده، قرینه‌ی روشنی است که در اینجا باید الغای خصوصیت شود. یعنی هنگامی که در روایات، در مورد خنثا هم حکم بیان شده است و هم به نحو کبرای کلی، قاعده‌ی کلی را ذکر فرموده است، قرینه می‌شود که خنثای مشکل در باب قرعه

خصوصیتی ندارد و باید الغای خصوصیت بشود. قرینه‌ی دیگر بر الغای خصوصیت - که در جمع‌بندی روایات نیز از آن استفاده خواهیم کرد - این است که در روایات عامه فقط به عموم اکتفا نشده است؛ یک زمان آمده است که «**كُلُّ أَمْرٍ مَجْهُولٌ فِيهِ الْقِرْعَةُ**» این عنوان عامی دارد، اما در باب قرعه علاوه بر این که به صورت کبرای کلی آمده است، علت و ملاک نیز ذکر شده است [1]. این که در روایات قرعه آمده است که «**أَيُّ شَيْءٍ أَعْدَلَ**» یعنی قرعه، درست، برای تشخیص عدالت است. هم‌چنین است عبارات «**فَأَيُّهُمَا خَرَجَ خَرَجَ سَهْمُ الْمُحَقَّقِ**» و «**إِنَّ سَهْمَ اللَّهِ لَا يَخِيبُ**» که اشاره به علت دارند. اما نکته‌ی مهمی که در صحیح‌های فضیل بن یسار وجود دارد، این است که مشهور فقها به این روایت عمل نکرده‌اند. مشهور فقها مثل شیخ مفید، صدوقین، شیخ طوسی در نه‌ایه، ابن حمزه، ابن زهره، شهید اول، شهید ثانی، مرحوم علامه، فخر المحققین، (رحمهم الله) در کتاب المیراث می‌گویند بایستی نیمی از سهم مذکر و نیمی از سهم مؤنث به خنثای مشکل داده شود. اما این که آیا این بر اساس قاعده‌ی عدل و انصاف است و یا آن که ارتباطی به قاعده عدل و انصاف ندارد؟ باید بررسی شود.

قول سوّمی نیز در اینجا وجود دارد و آن این که: روایت غیر معتبری وجود دارد که بیان کرده است باید اضلاع - دنده‌های - این فرد را شمارش کنند، اگر از طرفین مساوی بودند، این شخص مؤنث است؛ اما اگر یک طرف کمتر بود، مذکر است. بر اساس آن روایتی که می‌گوید حوّا از یسار حضرت آدم (علیه السلام) خلق شده است. حال، سؤال این است که عدم عمل مشهور فقها به روایت قرعه، سبب می‌شود که روایات را به طور کلی کنار گذاریم، یا این که نه، قاعده‌ی کلی ذکر شده در روایات را اخذ می‌کنیم؟ پاسخ این است که قاعده‌ی کلی اخذ می‌شود؛ منتها در بحث میراث خنثای مشکل این قاعده جاری نمی‌شود؛ اما در بحث تغسیل خنثای مشکل، محرّمات احرام، نکاح و دیگر موارد می‌توان به آن عمل کرد. البته، کنار گذاشتن روایات به سبب عمل نکردن فقها، بر اساس این مبنای رجالی است - که این مبنا را نیز مشهور قائل هستند که اگر در موردی مشهور فقها به روایتی عمل نکردند، آن روایت قابل استناد نیست، هر چند که صحیح السند باشد؛ اما برخی مثل مرحوم محقق خویی قائل هستند که اگر روایت صحیح السند باشد، عدم عمل فقها مضرّ به روایت نیست، و باید بر طبق روایت عمل کرد.

بررسی روایات وارده در عنوان هفتم از طایفه سوم اخبار

عنوان هفتم از روایات خاصه این قضیه است که خداوند تبارک و تعالی به حضرت موسی فرمود که در میان اصحاب تو شخص نماّی وجود دارد، از او اجتناب کن. این روایت در جلد 12 وسائل صفحه 310 آمده است. مرحوم صاحب وسائل نیز از حسین بن سعید فی کتاب الزهد نقل می‌کند عن صفوان بن یحیی عن بعض أصحابه عن أبي عبد الله (علیه السلام) روایت مرسله است. از امام صادق نقل شده است که **إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَى مُوسَى** این نکته را دقت کنید که از امتیازات فقه اهل بیت است؛ و آن این که از امام صادق سؤال کردند که گاه از پدر شما حدیث و مطلبی را سؤال می‌کردیم، ایشان می‌فرمود: قال رسول الله (صلی الله علیه و آله) و حال آن که پدر شما پیامبر را ندیده بود؛ چطور این مطلب را نقل می‌کرد؟ امام صادق (علیه السلام) مسأله را بالاتر برد و از انبیای گذشته مثل حضرت موسی و عیسی نقل کرد تا این که بعضی از احادیث را به عنوان احادیث قدسی بیان کردند و فرمودند: قال الله تبارک و تعالی. و این از امتیازات امامیه است و در احادیث اهل سنّت وجود ندارد؛ یکی از آن روایات نیز همین روایت است **أَنْ بَعْضُ أَصْحَابِكَ يَنْمُو عَلَيْكَ فَاحْذَرُهُ**، فرمود بعضی از اصحاب نماّی و خبرچینی می‌کنند، از او اجتناب کن فقال: **يَا رَبِّ لَا أَعْرِفُهُ**، عرض کرد خدایا من نمی‌دانم کیست فأخبرنی به حتی أَعْرِفُهُ معین کن تا من او را بشناسم فقال: **يَا مُوسَى عِبْتُ عَلَيْهِ النَّيْمَةَ وَتَكَلَّفَنِي أَنْ أَكُونَ نَمَاماً؟** من می‌گویم عیب این شخص که در میان اصحاب هست، نماّی است، حال من را مکلف می‌کنی که نماّی کنم. از نظر اخلاقی در این عبارت واقعاً نکات زیادی وجود دارد؛ هر چه درجه انسان از نظر علمی یا تقوایی بالاتر می‌رود باید بیشتر مراقبت کند. رعایت مسائل اخلاقی برای چنین افرادی واجب تر است. فقال: **يَا رَبِّ وَكَيْفَ أَصْنَعُ؟** موسی گفت: خدایا من چه کنم؟ قال: **يَا مُوسَى فَارْقُ أَصْحَابَكَ عَشْرَةَ عَشْرَةَ، ثُمَّ أَقْرَعْ بَيْنَهُمْ**، اصحابت را ده تا ده تا بکن و سپس بین‌شان قرعه بینداز **فَإِنَّ السَّهْمَ يَقَعُ عَلَى الْعَشْرَةِ الَّتِي هُوَ فِيهِمْ ثُمَّ تَفْرُقُهُمْ وَتَفْرَعُ بَيْنَهُمْ فَإِنَّ السَّهْمَ يَقَعُ عَلَيْهِ**، تا این که قرعه به نماّی اصابت می‌کند قال: **فَلَمَّا رَأَى الرَّجُلُ أَنَّ السَّهْمَ تَفْرَعُ قَامَ وَقَتِي مَرْدٍ دِيدٍ** دارد قرعه‌کشی می‌شود و نوبت به او می‌رسد، خودش بلند شد فقال: **يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا صَاحِبُكَ لَا وَاللَّهِ لَا أَعُودُ أَبَداً قَسَمَ خُورِدٍ**

بررسی روایات وارده در عنوان هشتم از طایفه سوم اخبار

عنوان هشتم، عنوانی است که خود پیامبر با قریش در بنای بیت مساهمه کردند که کدام قسمت بیت را پیامبر تعمیر کنند و کدام قسمت را قریش مرمت کنند. این روایت در صفحه‌ی 216 از جلد 13 وسائل ذکر شده است. روایت معتبر است از داود بن سرحان عن ابی‌عبدالله (علیه‌السلام) قال: انّ رسول الله ساهم قریشاً فی بناء البيت فصار لرسول الله (صلی الله علیه وآله) من باب الکعبة إلى النصف ما بین الرکن الیمانی إلى الحجر الأسود سهم پیامبر از درب کعبه تا نصف، یعنی مابین رکن یمانی تا حجر الاسود شد. در روایت دیگری که مرحوم مفید در ارشاد نقل کرده است، آمده برای این که از میان اهل صفة افرادی برای غزوه‌ی ذات السلاسل فرستاده شوند، پیامبر (ص) قرعه کشیدند.

در عنوان دیگر، آمده است: ما روی : أن رجلاً من الأنصار أعتق ستة أعبد فی مرض موته ولا مال له غیرهم، یک شخصی 6 عبد داشت و غیر از آنها اموالی نداشت؛ در مرضی که منجر به فوتش شد، هر 6 عبد را آزاد کرد. براساس این که وصیت مریض در مرض منجر به فوت تا ثلث نافذ است فلما رفعت القضية إلى رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم)، قسمهم بالتعديل وأقرع بينهم، وأعتق اثنين بالقرعة پیامبر دو نفر از آنها را با قرعه آزاد کردند که بقیه به ورثه برسد. این روایت در جلد 3 صحیح مسلم به عنوان حدیث 1288 آمده است. مورد دیگر، در صفحه‌ی 87 از جلد 16 وسائل آمده است و سند این روایات به خاطر چند نفر که مجهول هستند، صحیح نیست. اصل این حدیث در الغارات هست؛ در این حدیث آمده است که مالی را از اصفهان خدمت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) آوردند؛ در این مال رغیفی بود که حضرت آن را هفت قسمت کردند؛ أتى علیا (علیه السلام) مال من إصفهان فقسمه فوجد فيه رغيفا فكسره سبع كسر ثم جعل على كل جزء منه كسرة ثم دعا أمراء الأسباع فأقرع بينهم أيهم يعطيه أولاً حضرت قرعه کشیدند که هر کدام را به کدام یک از امرای کوفه دهند وكانت الكوفة يومئذ أسباعاً در آن زمان کوفه هفت قسمت بود و هر قسمتی هم یک رئیس داشت. در اینجا بحث روایات تمام می‌شود. و بحمدالله تمام روایات دیده و خوانده شد. بعد از این باید در مورد این روایات جمع بندی داشته باشیم که عمده‌ی فروع موجود در باب قرعه، به فهم دقیق این روایات باز می‌گردد. یک سؤالی که مطرح می‌شود که اگر ما طایفه‌ی اول و دوم را نداشتیم و فقط روایات خاصه مطرح بود، آیا همین مقدار برای الغای خصوصیت کافی نیست؟ که به نظر ما کفایت می‌کند. ان شاء الله فردا مباحث را مطرح می‌کنیم.

[1] - فرق بین علّت و ملاک نیز در همین است که علّت در ملاکات احکام دخالت دارد، اما حکمت هیچ دخالتی در ملاک ندارد.